

گفتگوی شهروند با استفان هاشمی پسر زهرا کاظمی

جسد زهرا کاظمی روی دست رژیم ایران!

حسن زرهی

news@shahrvand.com
www.shahrvand.com

سرانجام زنجیره‌ی دراز قتل‌های نویسندگان، روشنفکران، و تلاشگران سیاسی ایران، به ایرانی تباران هم رسید. آن هم نه به سیاق همیشگی رژیم و در بیرون مرزها، و به دست تروریست‌های صادراتی حاکمان ایران، بل در درون کشور و توسط ماموران حکومتی. و این نشان از آن دارد، که رشته‌ی امور از دست و دامن حضرات جور بدی به در آمده است!

به فرمان بی جان خانمی برای پیگیری ماجرای مرگ زهرا کاظمی از یک سو و به خاکسپاری پیکر این عکاس مطبوعات از سوی دیگر، - آن هم در حالی که استفان هاشمی تنها فرزند و وارث او خواهان بازگرداندن پیکر مادرش است تا روشن شود دلایل مرگ او که زندانی رژیم ایران بوده، چیست - بی شباهت به ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای و دستور همانند ایشان برای پیگیری آن جنایت‌ها نیست. نتیجه‌ی آن دستور بسته شدن و پنهان ماندن پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و زندانی شدن پیگیرترین و کیل خانواده‌های قربانیان یعنی ناصر زرافشان بود. این فرمان نیز به سرانجامی که از آن انتظار می‌رود نخواهد رسید!

ما ایرانیان کانادا از دولت آقای کریتین تقاضای نبش قبر و بررسی دلایل مرگ خانم کاظمی را داریم، تا خون این روزنامه نگار کانادایی - ایرانی تبار پایمال نشود.

توجه شما را به گفت و گوی همکارم علی شریفیان با استفان هاشمی فرزند خانم کاظمی جلب می‌کنم:

این گفتگو زمانی انجام شد که هنوز خبر درگذشت «آن سفر کرده» از سوی سرمداران جمهوری اسلامی اعلام نشده بود.

استفان هاشمی زمانی که فقط یک سال داشته با مادرش زهرا کاظمی پس از جدایی وی از همسرش، تنها میماند و از آن پس زهرا کاظمی برای این تنها فرزندش هم مادر و هم پدر بوده است.

استفان سال ۱۹۹۳ همراه مادرش از فرانسه به کانادا مهاجرت کرده و از آن زمان تا به امروز در مونترئال زندگی میکند. ظاهراً فارسی اصلاً نمیداند. فرانسه زبان اصلی و انگلیسی زبان دوم اوست. صدای گرم و دلنشینی دارد. با وجود آن که با او به فرانسه و انگلیسی گفتگو داشتیم اما مهر و محبت ویژه‌ای که جوانان ایرانی دارند در صدایش موج میزند. در پاسخ به یکی از پرسش‌هایم که تاکنون برای مادر و خلاصی او و فراهم آوردن معالجات بهتر چه کرده‌ای میگوید: «... از ۲۴ ساعت، ۲۰ ساعت گوشی تلفن به دست دارم... پای تلفن هستم و با خیلی‌ها حرف زده‌ام، با خیلی‌ها تماس گرفته‌ام. امیدوارم بتوانم کاری انجام دهم...»

اراده و صلابت خاصی در صدای این جوان ۲۶ ساله، از نسل دوم تبعیدیان ایرانی تبار، موج میزند. اما در این صدا زمانی که روز شنبه صبح پس از شنیدن خبر مرگ مادرش با او حرف زدم، بغض فروخورده و تلخی گره انداخته بود. پس از چند بار گفتگو احساس می‌کردم با برادرم حرف می‌زنم.

من از مرگ بیزار و هراسانم و تسلیت گویی و تعارف بلد نیستم و بر این باورم آن که رفت، رفته است و از او تنها خاطره ای میماند و همین. پرگویی ها و تعارف ها و تسلیت های الکی هیچ کس را دوباره زنده نمیکند، گرچه صمیمانه و از ته قلب باشد تسلیی بازمانندگان است. اما چه کسی میتواند مرگی چنین هولناک را به پسری که مادرش را این گونه در سفری بی بازگشت از دست داده است، تسلیت بگوید. زبان تمام مردمان جهان از این کار قاصر است. من هم نمیتوانم کلمات را به هم بیافم چرا که خوب میدانم (به یقین میدانم) هیچ کلامی حتی زیباترین شعرها از تلخی کام شکن مرگ مادر برای استفان جوان نمیکاهد. فقط با غیض و نفرت از مرگ آوران چند بار با خودم و خطاب به استفان تکرار کردم. استفان خیلی متاسفم... متاسفم... متاسفم که مادرت را این طور کشتند و استفان هم در جواب چنان که صدایش همچون موج دریا بر صخره های ساحل بخورد، چند بار گفت: مرسی... مرسی... مرسی... مرسی!

ع. ش

گفتگوی روز جمعه با استفان

*مادر چه موقع به ایران رفته است؟

- حدود سه ماه پیش...

*برای دیدار فامیل به ایران رفت یا برای کار؟

- مادر برای دیدن پدر بزرگ و مادر بزرگ و فامیل به ایران رفت اما از آنجا برای کار و گرفتن عکس به عراق رفت و ۵ هفته ای در عراق بود و بعد به خاطر گرمای شدید هوا به تهران برگشت و از آنجا قرار بود با گرفتن ویزای ترکمنستان برای کار به ترکمنستان برود.

*کی، چه روزی مادر دستگیر شد و چه کسانی او را دستگیر کردند؟

- آن طور که از تهران به من خبر دادند... خانواده ام به من خبر دادند روز ۲۳ جون در حالی که نزدیک یک زندان در شمال تهران مشغول عکاسی بوده، دستگیر شده.

*به وسیله چه کسانی؟

- نمیدانم... دقیقا نمیدانیم چه کسانی او را دستگیر کرده اند...

*و نمیدانی به چه جرمی، به چه اتهامی او را دستگیر کرده اند؟

- جرم؟ اتهام؟! نه این را هم نمیدانم... مادر عکاس خبرنگار است. داشته عکس میگرفته...

*ایشان چه مدت است که به عنوان عکاس خبرنگار کار میکنند؟

- ده سال میشه.

*با چه نشریاتی کار میکنند؟

و با نشریات دیگر به عنوان عکاس Gazette des Femmes، یک آژانس خبری در لندن با مجله Recto Verso... (قراردادی) کار میکنه... Free Lance خبرنگار

*مادر در چه رشته ای درس خوانده، چه تحصیلاتی دارد؟

- در ایران سینما خواند.

* کجا، کدام دانشکده؟ دانشکده هنرهای دراماتیک یا مدرسه عالی سینما و تلویزیون؟ چه سالهایی؟

- مادرم متولد ۱۹۴۹ هست... دقیق نمیدونم چه سالهایی و در کدام دانشگاه، فقط میدونم در ایران سینما خواندم... بعد در فرانسه فوق لیسانس هنر و ادبیات گرفت و بعد هم در رشته سینما در دانشگاه سوربن دکترا گرفت.

* چه زمانی خبر دستگیری و حادثه ای که برای مادرت اتفاق افتاد به شما رسید و با شنیدن این خبر چه کردی؟

- پدر بزرگ و مادر بزرگم روز هفتم یا هشتم جولای خبر را از تهران به من دادند و من در اینجا با وزارت امور خارجه کانادا تماس گرفتم که وضعیت مادرم را پیگیری کنند.

* با چه کسی تماس گرفتید و آنها چه گفتند؟ چه اقدامی انجام دادند؟

در وزارت امور خارجه صحبت کردم و توضیح دادم چه شده و آقای لاپوینت در این مورد Jean la Point - با آقای تلگرافی به سفارت کانادا در تهران فرستاد.

بعد از آن هم همینطور مسئله دستگیری و کتک و بستری شدن مادرم تا به امروز پیگیری شده اما هنوز هیچ نتیجه ای نداشته.

در اینجا او از من سؤال میکند و میگوید میخواهد با سفارت جمهوری اسلامی در اتاوا تماس بگیرد و میپرسد: «فکر میکنید خوبست که این کار را بکنم؟» چند لحظه ای با خودم فکر میکنم که به این جوان، به این هموطن جوانم چه بگویم... برایش توضیح میدهم آنها یک قلم در تظاهرات چند وقت اخیر بیش از ۵ هزار نفر را گرفته اند، از جمله ۱۲ خبرنگار را و به شدت میزنند و تار و مار میکنند، ایران امروز ما فرانسه و یا کانادا نیست. اینها که در تهران بر سر کارند به هیچ قاعده و قانونی پایبند نیستند و سفارتخانه شان اینجا؟ نمیدانم. ولی هر کاری که بتوانی خوبست که انجام بدهی و استفاق میگوید: «این کار را میکنم» و قرار میشود با سفارت جمهوری اسلامی در اتاوا هم تماس بگیرد... و ادامه میدهم.

* در ایران از خانواده و فامیل کسی با مقامات دولتی تماس گرفته است؟

- بله پدر بزرگ (مهدی کاظمی) و فامیل از روز دستگیری مادرم مرتب در تلاش بوده اند اما به هیچ جا نرسیده است. (مراقبت CCU حتی نتوانسته اند مادرم را ببینند به آنها اجازه داده اند مادرم را از پشت شیشه (!) ببینند. مادرم در بخش های ویژه) بیمارستان...؟

* بیمارستان بقیه الله...

- بله بقیه الله (برای تلفظ این اسم مشکل دارد) بستری است. او را پوشانده اند. سر و صورت او را هم پوشانده اند و زیر چادر... فکر میکنم زیر چادر اکسیژن باشد چون خیلی زدنش ضربه مغزی شده... خونریزی مغزی کرده.

* اطلاعات بیشتری درباره وضع سلامتی مادر نداری؟

- چرا گزارش پزشکی دکترهای بیمارستان را برایم فکس کرده اند...

* چه نوشته اند... این دکترها، پزشکان بیمارستان بقیه الله هستند؟

- بله، الان برایتان میخوانم... نوشته اند جمجمه مادرم شکسته است و مغزش کاملاً از کار افتاده و در حالت اغماء فرو رفته.

* چه کسانی این گزارش را نوشته اند؟

- با سختی تلفظ میکند دکتر روئین تن و دکتر کشاورز ...

* نوشته اند که آثار کتک زدن، شکنجه یا ضرب و جرح بر روی سر و صورت و بدن مادران وجود دارد؟

- نه ...

* (!?)

- فقط همین را نوشته اند که از روی فکس برایتان خواندم و همینطور نوشته اند که از علائم حیاتی مادرم، قلبش هنوز کار میکند. اما چیزی حس نمیکند. نمیینند، صدا را نمیشنود و حرکت نمیکند. در حالت اغما است. . .

* از چه موقع با مادر به کانادا آمده اید؟ کی مادر مدارک شهروندی کانادا را گرفته است؟

- ما در سال 1993 به عنوان مهاجر به کانادا آمدیم. به مادرم به عنوان مهاجر متخصص ویزای مهاجرت دادند. کارهای مهاجرتی مادرم و رسیدگی به تقاضای مهاجرتش به خاطر تحصیلات و سابقه و تجربه کار حرفه ای اش در سینما و عکاسی به سرعت انجام شد. کانادا (اداره مهاجرت کانادا) از تقاضای مادر برای مهاجرت به کانادا خیلی خوب استقبال کرد و خیلی سریع به مادر جواب دادند.

* و چند وقت بعد شهروند کانادا شدید؟

- بعد از سه سال ... سال 1996 ما مدارک شهروندی کانادا را گرفتیم. درست سر سه سال؛ اینکار هم خیلی سریع انجام شد.

* وقتی به کانادا آمدید مادر کجا مشغول به کار شد.

(این یک مرکز فیلمسازی National Film board of Canada یا (ONF (Office National de Film مدتی برای عمده کاناداست که هنرمندان بسیاری در شعبه های مختلف آن مشغول به کار هستند و به کار تهیه و تولید فیلم میپردازند. اما آنجا راضی نبود. آن کار را رها کرد و به عنوان عکاس خبرنگار شروع به کار کرد.

* پدرتان کجاست؟

- از پدرم خبر ندارم. وقتی یک ساله بودم پدر و مادرم از هم جدا شدند.

نمیدانم چه بگویم. به نظرم میرسد استفان هم دارد فکر میکند. پس از لحظاتی سکوت به یاد میآورم که دارم با کسی با تلفن حرف میزنم. در دلم هراس هول انگیزی احساس میکنم. سکوت بسیار سنگین طول میکشد من به ایران و سرنوشت اندوهبار آن سرزمین و مردم فکر میکنم، اما نمیدانم استفان به چه فکر میکند. . . سکوت را از ترس میشکنم.

* خوب.. دیگر چه کارهایی میخواهی برای مادر انجام بدهی؟

- (مکت) هر کاری ... هر کاری که بتوانم. امیدوارم مقامات کانادایی بتوانند برای معالجات بهتر، مادرم را به کانادا بیاورند... اما مطمئن نیستم بتوانند به موقع این کار انجام بدهند. آنها به سرعت عمل نمیکند خیلی کند جلو میروند.

به او میگویم ما هم تلاش خواهیم کرد. هر کاری از دستانم بر می آید انجام خواهیم داد. به او میگویم با خانم ملانی صحبت کرده ام. گزارشگران بدون مرز و همینطور فدراسیون روزنامه نگاران کبک در جریان Melanie Navaro ناوارو

هستند و اقداماتی هم کرده اند و هر کاری بتوانند خواهند کرد. از استفان میخواهم اگر از من کاری ساخته است با من تماس بگیرد و خداحافظی میکنم.

و آن سفر کرده باز نیامد

پس از این گفتگو که روز جمعه ۱۱ جولای انجام شد، خبر مربوط به دستگیری، شکنجه و در اغماء فرو رفتن زهرا کاظمی در صدر خبرهای رسانه های کانادا و جهان (از جمله رسانه های ایرانی خارج کشور، (و در ایران در جمهوری اسلامی!)) بوده است و بعد از رسیدن خبر درگذشت وی در روز شنبه گزارش های خبری متعددی از این فاجعه بزرگ در نشریات، رادیوها و تلویزیون های تمام جهان منتشر شده است.

شب گذشته با یکی از هموطنان و همکارانم که عکاس و خبرنگار است و دورادور با زهرا کاظمی آشنایی داشته صحبت کردم. ایشان با محبت تمام استفان را به نزد خود و خانواده اش برده است و استفان با کمک این همکار توانسته اقدامات زیادی انجام دهد. وی همانطور که خبرگزاری ها گزارش کرده اند قصد دارد هم از دولت کانادا و هم از جمهوری اسلامی شکایت کند.

عبدالکریم لاهیجی و کالت استفان هاشمی را بر عهده گرفته است

همکارم به من اطلاع داد که عبدالکریم لاهیجی از فعالان حقوق بشر که در اروپا ساکن است و کالت استفان را بر عهده گرفته و کارهای حقوقی اش در سطح بین المللی را دنبال خواهد کرد و همینطور یک وکیل در مونتریا در این زمینه قرار است مددکار استفان باشد که امروز خبر قطعی اش معلوم میشود (دوشنبه ۱۴ جولای). براساس آخرین خبرهایی که دریافت کرده ایم استفان مصرأ درخواست کرده است که جسد مادرش به کانادا منتقل شود و دولت کانادا هم رسماً خواستار انتقال شهروند خود به خواست خانواده اش به کانادا شده است. اما هنوز معلوم نیست که جمهوری اسلامی جسد زهرا کاظمی را به کانادا منتقل کند. آنها گفته اند خانم زهرا کاظمی ایرانی است و مادر او با به خاکسپاری فرزندش در ایران موافقت کرده است.

کاملاً روشن است که تا به همین جا بلایی که بر سر زهرا کاظمی آورده اند آبروی نداشته آنها را در سطح بین المللی بیش از پیش برده است و آنها نگران هستند که انتقال جسد به کانادا و کالبدشکافی آن نشان بدهد (بیشتر معلوم کند) که این جماعت مرتجع با مردم چه میکنند.

در مونتریا روز شنبه تظاهراتی در فلیپ اسکوئر به وسیله گروهی از روزنامه نگاران کبکی و ایرانیان در اعتراض به این عمل هولناک جمهوری اسلامی انجام شد. انجمن دفاع از حقوق بشر در ایران چند کنفرانس مطبوعاتی در این پیوند داشته و حالا قرار است با همکاری گزارشگران بی مرز، فدراسیون روزنامه نگاران کبک و جامعه ایرانیان مونتریا، تظاهرات، اقدامات و مراسم دیگری هم برگزار شود.

۱۴ جولای ۲۰۰۳ - مونتریا